

متن پرسش

سلام استاد بزرگوار: خواهشمندم جواب سؤالم رو خصوصی بفرستید. نوشته ای که براتون می فرستم حاصل ۵ سال تجربه در شبکه های اجتماعی که البته خوشبختانه یا بدبختانه اگر تجربه انس با تلویزیون رو از اوایل کودکی تا چندی پیش در نظر بگیرید تجربه ی چندین و چند سالست. خیلی از روزها فکر می کردم تا بتونم این نوشته رو بنویسم. حتی با رفقا خیلی بحث می کردیم و این نتایج تقریباً مربوط به سال سومیه که بنده به طور جدی در شبکه های اجتماعی کار می کردم. ولی نمیتونستم در موردش بنویسم چون نه با اصول نوشتن آشنا بودم و نه زبان مخصوص به این نوشتار به قلبم میومد. تا حدود چند وقت پیش بدون این که ذره ای فکر کنم شاکله ی اصلی این نوشتار به ذهنم میومد و نوشتنم و بعد کمی به اون اضافه کردم که البته این موضوع با پی نوشت آخر منافاتی نداره. می خواستم نظرتون رو در موردش بدونم: هوالمحبوب استیقاظ بررسی فضای مجازی علی رغم باور عده کثیری که آن را تک جنبه ای می انگارند، به نظر حقیر دارای دو جنبه است: ۱. جنبه ذاتی آن ۲. جنبه ی فعلی و تحمیلی آن یعنی جنبه ای که خواه نا خواه در آن واقع شده ایم و باید از آن گذر کنیم. جنبه ثانویه فضای مجازی موضوع این نوشتار نیست. موضوع این نوشتار در مورد جنبه اولیه آن است: جنبه ذاتی فضای مجازی نیز بر خلاف باور عده ی کثیری مثل چاقو نیست. اینکه ما بینگاریم فضای مجازی مانند چاقویی است که گاه در دست پزشک قرار می گیرد و گاه در دست قاتل، به قول بزرگی یک دروغی آرامش بخش است. بهتر این است که بگوییم نظریه چاقو!!! به فرض صحت مربوط به جنبه دوم است. ذات فضای مجازی برای «سیر دادن» انسان به سوی «مجاز» است. ابداع فضای مجازی در راستای تحقق نظریه بهشت زمینی است که غرب برای آینده خود ترسیم کرده بود. غرب به دنبال بهشت است. بهشتی زمینی. و یقیناً بهشتی که جاودانگی در آن نباشد بهشت نیست فلذا جاودانگی جزو اصلی آن است و اگر جاودانگی را نمی توان به دست آورد فعلاً «احساس» آن کافی است. ذات فضای مجازی سیر دادن انسان از واقعیت به سوی مجاز است. هر چه این سیر بیشتر باشد، دور شدن انسان از واقعیت بیشتر است. این سیر تا جایی ادامه می یابد و انسان جاودانه خواه را با خود می کشد که دیگر او «واقعیتی» نمی شناسد. در این سیر همه چیز «مجاز» است ولی به «اسم واقعیت». «وهم» است به اسم «حقیقت». «وهم» دروغگوست و بزرگترین دروغ او «معرفی خودش» است. او خود را واقعیت و حقیقت معرفی می کند و انسان نیز در سیر خود در این فضای وهمی فریفته اوست... در این دنیا همه چیز دروغی است. حتی جذابیت، دنیای مجازی بیش از آنکه جذاب باشد خود را جذاب معرفی می کند و چه فریبی از این بالاتر؟ انسان بیمار می شود. بیماری که

یا نمی داند بیمار است و یا اگر بداند نمی داند دقیقا دردش چیست و یا اگر بداند دچار «استیقاظ» می شود. استیقاظ یعنی طلب یقظه، طلب بیداری. استیقاظ نوعی بیماری شبیه استسقااست. همانطور که در استسقا بیمار طلب آب می کند ولی هیچ گاه سیراب نمی شود در استیقاظ نیز طلب بیداری می کند ولی هیچگاه بیدار نمی شود. استیقاظ طلب بیداری است، طلب واقعیت است. واقعیت گمشده، انسان مسیطر فضای مجازی هرچه سعی کند که از این فضا دور شود بیشتر در آن غرق می شود. گوید او چندان که افزون می دوی / از مراد دل جداتر می شوی و این خواسته غرب است. این همان رمان «دنیای شگفت انگیز نو» است. چقدر زیبا هاکسلی این نانوشته را بر جبین تمدن غرب دید و برای ما نوشت. نیل پستمن نیز شاید به تبعیت از او هنگامی که تلویزیون در آمریکا جایگزین دستگاه چاپ شده بود این نکته را تذکر داد. فضای مجازی اطلاعات را به کالا تبدیل می کند. بی ارزش می کند. دیگر اخبار دردناک انسان را به درد نمی آورد و اخبار لذت بخش لذت حقیقی را به انسان هدیه نمی دهد. انسان در این عالم بدون لمس واقعیت یک گل زیبا با دیدن عکس آن لذت می برد و وقتی با گل حقیقی روبرو شد دیگر لذتی حقیقی در کار نیست و اگر باشد بسیار نازل تر از لذت حقیقی است. لذت حقیقی آنجایی است که من با هیچ گل مجازی خو نگرفته باشم و فقط گل دیده باشم نه عکس آن. ولی انسانی که در این دایره ی وهم آلود سرگردان است لذت حقیقی نمی برد و متوجه نمی شود که لذت نبرده. وقتی هم با حادثه دردناکی مثل پلاسکو مواجه می شود بدون احساس درد گوشی خود را بیرون می آورد تا فیلم بگیرد برای پست اینستاگرامش. انسان در این عالم از طبیعت لذت نمی برد. آن را از خود نمی داند و طبیعت نیز با وی سخن نمی گوید. طبیعت بیگانه است پس اگر آن را نابود کند درون خود هیچ عذاب وجدانی متحمل نمی شود. انسان در این عالم با خانواده اش بیگانه است. نمی تواند با خانواده خود انس بگیرد. محبت چنین انسانی مفتضحانه است پس به راحتی حاضر است همسر خویش را طلاق دهد و به سراغ دیگری برود. انسان در این عالم تنهای تنهای تنهاست. دل او هرزه گرد شده و با همین هرزه گردی هر دم به کاری مشغول است. فضای مجازی همه چیز را از معنا تهی می کند. لذت، ترس، شجاعت، عشق و محبت و همه و همه را، جتی همین نوشته را هم عده ای - اگر آن را تا آخر بخوانند - بعد از تصور در ذهن خود بدون اندیشه رها می کنند و به سراغ پست بعدی خواهند رفت و در این حالت اگر خیلی آدم مهربانی باشند یک لایک نثار بنده می کنند تا دلم را نشکنند. در فضای مجازی عمق معنا ندارد. همه چیز ظاهری است فلذا بحث های عمیق به طرز فاجعه باری به ابتذال و استهجان کشیده می شوند. این به افتضاح کشیده شدن بسته به میزان غلبه مجاز در آن فضا شدت و ضعف پیدا می کند پس طبیعتا در رادیو کمتر و در شبکه های اجتماعی بسیار بیشتر است. این تهی شدن از معنا اولین تهدیدش متوجه خود انسان است. تهی شدن انسان از معنا یقینا منجر به پوچ انگاری وی خواهد شد و پوچ انگاری نیز انسان را افسرده می کند. افسردگی و پوچ انگاری کمترین نتیجه ی استیقاظ هستند و نیز استیقاظ کمترین نتیجه ی افسردگی و پوچ انگاری است. اینکه بینی خسته و افسرده ای / زان بود که ترک سرور کرده ای دور می

بینی سراب و میدوی / عاشق آن بینش خود می شوی آنچه تو گنجش توهم کرده ای / از توهم گنج را گم کرده ای سیر به مجاز انسان را معتاد می کند. تخدیر می کند. بدین معنا که اول انسان را دچار هیجان و لذت کاذب و نشئگی می کند و بعد که این حالت از بین رفت و خمار شد بلافاصله با همان دروغ قبلی دوباره او را نشئه می کند تا مبادا وجدان او بیدار شود و به هر چه دروغ است پشت کند. در چنین عالمی همه چیز دروغ است ولی برای انسان همه چیز واقعیت جلوه می کند. عالم انسان تحت سیطره تمدن غرب به خودی خود مجازی هست. او به اشیاء از دریچه ی نفس اماره می نگرند. درست مثل انسانی که عینکی دودی بر چشم زده و همه چیز را دودی می بیند. چنین انسانی یقیناً با ظاهر اشیاء نیز بیگانه است چه برسد به باطن آنها. اثبات اینها کار مشکلی است ولی با اندکی تفکر در اعماق خویش کاملاً می توان آن را حس کرد. در این عالم حرف از «ایمان» زدن یعنی حرف مفت، در عالم انسان غربی به راحتی می توان غیب را انکار کرد. باور کنید اصلاً کار سختی نیست. اگر انسانی این چنین باشد و سپس حرف از ایمان به غیب به میان آورد باید تعجب کرد و باید از او پرسید کدام غیب؟ انسانی که در این عالم «زیست» و «تنفس» می کند و بعد ادعای ایمان دارد به عقیده ی من باید به ایمان او شک کرد. جایگاه ایمان حقیقی در حقیقت، قلب انسان است، در حالی که جایگاه ایمان انسان مسیطر غرب در بهترین حالت «ذهن» اوست. انسان مسیطر غرب در توهم خویش ایمان دارد و «وهم» چه ادعاها که ندارد، او «ذهن» خود را و در واقع «خود» را مبدأ عالم می انگارد و در عین حال حرف از ایمان می زند، پس با این توصیفات فضای مجازی سیر از مجاز به مجاز است بلکه از مجاز سفلی به مجاز علیا، اینها همه اش تراوشات «ذهن» من است و قطعاً من نیز در این گرداب شیطانی گیر افتاده ام. چرا که به روش غربی به نقد غرب پرداخته ام. مسئله این است که من اگر بخواهم آنگونه که مشهورات زمانه مرا به آن دعوت می کند فکر نکنم چه باید بکنم؟ داشتن همین مسئله درون من یعنی استیقاظ، من طلب یقظه می کنم و در این گرداب دست و پا می زنم ولی گرداب کار خود را خوب بلد است. استیقاظ یعنی همین حس حضوری فلاکت دوران ما، و انقلاب اسلامی رایحه نوید دهنده ایست برای رهایی انسان از این لحظات دلتنگی اگر قدر آن را بدانیم. جنس انقلاب اسلامی استیقاظ (طلب بیداری) است ولی نه بدان معنا که قبلاً ذکر کردیم. استیقاظ در انقلاب اسلامی دیگر بیماری نیست زیرا به رهبری کسی به ثمر نشست که قلب او به مبدأ لا یزال هستی متصل بود فلذا بن بست در پیش راه خود نمی بیند و به بیماری بدل نمی شود. پس گویا راه چاره مشخص شد. در پایان باید گفت که ما باید تکلیف خود را با این انقلاب روشن کنیم. اگر کسی داعیه ی استیقاظ به معنای دوم - که معنای حقیقی آن است - دارد باید بین خود و این انقلاب و بنیانگذار آن - با وصفی که برای ایشان ذکر کردیم - نسبتی برقرار کند. چرا که او توانست استیقاظ به معنای حقیقی را به میدان آورد. پس باید از او بپرسیم که چگونه؟ و او پاسخ دهد. این پرسش و پاسخ مسئله ایست که نیاز به تفصیل دارد و در این نوشتار مجال آن نیست. پس اگر روزی - که اگر خدا بخواهد آن روز دور نیست - از توسعه نیافتگی و اکنون زدگی آزاد شدیم و مسأله خود را یافتیم و به

عهد اسلامی خود آنچنان که هست و باید باشد بازگشتیم، در مقابل فضایی که ما را به مجاز سیر می دهد باید ابزاری بسازیم که با آن بتوان به سوی واقعیت و از واقعیت به واقعیت و بعد از آن به واقعیت همه واقعیت ها سیر کرد. البته اگر در آن زمان شأن ابزارسازی برای انسان قائل باشیم؟! والعاقة للمتقين پی نوشت: ۱. منظور از فضای مجازی در این نوشتار اعم از رادیو، تلویزیون، تلفن، ماهواره، شبکه های اجتماعی و... است. ۲. در اینجا حقیقت و واقعیت مترادف بکار گرفته شده است. ۳. برای آگاهی بیشتر از دیدگاه نیل پستمن نسبت به بی اعتبار شدن خبر و آگاهی با آمدن تلویزیون به کتاب وی با عنوان «زندگی در عیش، مردن در خوشی» با ترجمه دکتر سید صادق طباطبایی رجوع فرمایید. ۴. سیر از واقعیت به واقعیت به معنای سیر از واقعیت نازل به واقعیت برتر است و این پیرو نظریه تشکیک وجود است. لفظ واقعیت از مباحث برهان صدیقین علامه طباطبایی به عاریت گرفته شده است. ۵. بنده نیز به این تجربه رسیده ام که نوشتن انسان را به تفکر رهنمون می سازد فلذا نوشتم تا تفکر کنم. تفکر در اعماق خویش، بنده خود و جامعه ام را - و بخصوص خود را - دیدم و نوشتم. در تمام لایه های عمرم قدم زدم و نوشتم. پس شاید قلبا با دیگران همصدا باشم. و این همصدایی حکایت از درد مشترک دارد. این همصدایی دلیل بر تکراری بودن نیست. پس به بنده خرده نگیرید و از بنده توقع یک مقاله به سبک مشهور نداشته باشید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر بنده این بصیرت که متذکر آن هستید یک حرف اساسی است. می ماند که ما در این تاریخ باید با توجه به چنین حجاب غلیظی که فضای مجازی ایجاد کرده است، در آن فضا حاضر شویم و متذکر این امر باشیم؛ و یا به کلی از آن فاصله بگیریم. مقام معظم رهبری «حفظه الله» در صحبتی که در تاریخ ۱۹/۸/۹۵ که با جبهه‌ی انقلاب فرهنگی داشتند؛ در جواب سؤالی که از ایشان شده بود، می فرمایند: «درباره‌ی استفاده و ورود به شبکه‌های اجتماعی و مجازی خارجی، ورود هوشمندانه به شبکه‌های اجتماعی و مجازی خارجی‌ها □ که سؤال شده است □ خوب است اما به شرطی که خودمان غرق نشویم و مثال آن غلام و آب جو نشود» شد غلامی که آب جوی آرد/ آب جوی آمد و غلام ببرد» ورود تهاجمی لازم است و گرفتن میدان از دست دشمن. موفق باشید